

دگر - جایگاهی حکمتیار - پایان یک افسانه دیگر

پس از نشر خبر عقد توافقنامه بین حاکمیت کنونی و نماینده گان حکمتیار، صدای اعتراض و انزجار در رسانه ها بلند شد و این رویداد چنان با اهمیت جلوه داده شد که گویا شب خونین دیگری از راه رسیدنیست. نمایش احساسهای اکراه و نفرین از هرکجایی که سر زده باشد، چیز دیگری جز واکنش طبیعی دلبسته گان آزادی و داد نتواند بود. همه آنانی که زنده گی شان را در راه زدودن مظالم انسانی روی قمار - چادر زنده گی اجتماعی گذاشته اند، به یقین احساسی از همین دست دارند.

و اما سیاست و تحلیل سیاسی حوزه های دیگری جدا از باز نمایی احساسهای آدمهایند، به شمول احساسهای آدمهایی که خود درگیر سیاست اند. سیاست سنجی و سیاست گذاری چپ افغانی باید از گستره احساسها برون باشند و از فراسوی فریادهای نفرین به تحلیل اصل ماجرا پردازند.

تلاشم این است تا گونه یی ارزیابی سیاسی از این رویداد (و از دیدگاه دیگری "نا - رویداد" که در زیر به توضیح آن می پردازم) ارائه کنم.

۱- هر نظام سیاسی از حاکمیت و ضد حاکمیت تشکیل می شود. پیکار بین حاکمیت و ضد حاکمیت (اپوزیسیون) گاه همه عرصه های زنده گی اجتماعی را در بر می گیرد (شیوه تولید، ایدیالوژی، منافع طبقاتی، ساختار دولتی و غیره. این نوع اپوزیسیون را اپوزیسیون بنیادی یا نوع اول می خوانم) و گاه صرف منافع جزئی یا گروهی درون یک قشر حاکم را (این نوع اپوزیسیون را نوع دوم می خوانم). در نظام مسلط سیاسی کنونی افغانستان، مبارزه بین حاکمیت و ضد حاکمیت از گونه دوم است، یعنی در رابطه با ایدیالوژی (در این مورد اسلامیزم سیاسی)، شیوه تولید، منافع طبقاتی و دولت مبتنی بر شرعیت، گروه های حاکم و گروه های مخالف مسلح هیچگونه تفاوت مواضع ندارند. آنها صرف ناسازگاریهای منافع گروهی و قشری دارند. عامل افزوده بر این ناسازگاریها، منافع برخی کشورهای همسایه و فراتر از آنها منافع استراتژیک و منطقی امپریالیزم به ویژه امریکا مطرح اند. در این ساختار سیاسی آشکارا

میتوان دید که هم حاکمیت و هم ضد حاکمیت (اپوزیسیون) به ارتجاع قرون وسطایی، مافیای مواد مخدر و اجیران قدرتهای بیرونی تعلق دارند. ویژه گی اپوزیسیون تاکنون این بوده که ضدیت خود را با حاکمیت به گونه مسلحانه (نظامی) تبارز داده است. ویژه گی دیگر این آرایش صحنه سیاسی این است که "جایی" (یعنی فضای سیاسی) و زمینه یی برای شکل یک اپوزیسیون ساختاری و بنیادی برای حاکمیت نظام کنونی "خالی" نیست چون همه عرصه را اپوزیسیون قشری درون حاکمیت از طریق نظامی اشغال کرده است.

۲- ورود حکمتیار را به داخل مرزهای افغانستان میتوان صرف یک "کوچ کشی" نام نهاد زیرا حزب اسلامی پس از فروپاشی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان از نوع اپوزیسیون اول به نوع دوم گذار کرده است. جنگ این حزب صرف برای کمایی کردن امتیازهایی بوده است که مثلاً جمعیت اسلامی (آن برادر همزادش) از راه های مزورانه تر، زودتر به دست آورده بود یا طالبان به حیث شاخه نیرو های ضربتی اردوی پاکستان صاحب آن شده بودند. این جنگ تا کنون ادامه دارد.

۳- حضور "جسمی" حکمتیار در داخل کشور چی چیزی را تغییر خواهد داد؟ از نگاه تناسب قوا هیچ چیز را چون چیزی بر ظرفیت های سیاسی و جنگی او افزود نمی گردد. حزب اسلامی همین اکنون در سراسر دستگاه حکومتی حضور فعال دارد. از نگاه وسایل تبارز اپوزیسیون، حزب اسلامی ناگزیر خواهد شد تا از شیوه نظامی به شیوه سیاسی گذار کند. از نگاه تبلیغاتی دیگر نمیتواند ماهیت ضد ملی خود را - همانند همه افراد و سازمانهای متعلق به حاکمیت کنونی که در زیر چتر حمایت ناتو - امریکا لم داده اند - کتمان کند.

۴- حکمتیار دیگر کدام افسانه مقاومت نخواهد بود و همانند همه "قهرمانان مقوایی ملی" دیگر به سوی فراموشی خانه تاریخ رهسپار خواهد شد.

۵- آهسته آهسته جایگاه اپوزیسیون بنیادی خالی می گردد. نیروهای چپ و دموکرات باید از گشت و گذار شبح تاریخ بهره گیرند و خود را برای تکوین یک اپوزیسیون توانمند و مردمی متحد سازند. ظواهر تاریک افق ممکن نشانه هایی از سپیده دمان را در خود داشته باشند! باید به این سپیده دمان اندیشید!

۲۴ ماه می ۲۰۱۶